سلطنت علیمردانخان چهارلنگ بختیاری

پس از قتل نادر شاه افشار در سال 1160 هجری قمری علیمردانخان چهار لنگ‏ با کریم خان زند که او هم جزو سرداران نادر بود اتحادی بست و با او در برانداختن‏ گردنکشان و مدعیان از قبیل آزاد خان افغان و ابو الفتح خان‏1بختیاری که از طرف‏ شاهرخ نوه نادر شاه حاکم اصفهان بود و عده‏ای دیگر که داعیه سلطنت داشتند متحد شد و با برداشتن یکی از شاهزادگان خردسال صفوی و گذاشتن اسم شاهی روی او خود زمام‏ امور سلطنت ایران را در دست گرفت و مدعیان سلطنت را نیز یکی پس از دیگری از میان برداشت و تنها حریفی که در مقابل او باقی ماند کریم خان زند بود.

در سال 1168 هجری عده‏ای از افراد ایل زندیهء که در حدود سی نفر بودند از آزار افغان بستوه آمده بطرف خاک بختیاری رفتند و به علی مردان خان که در آنموقع‏ برای تمشیت امور بآنجا رفته بود پناهنده شدند ولی چون بعدا شنیدند که وضع کریم خان‏ رونقی پیدا کرده است از این حرکت خود پشیمان شده و چون بفکر مراجعت افتادند صلاح چنین دیدند که دست خالی پیش کریم خان برنگردند این بود که باهم مشورت‏ نمودند و پس از شور تصمیم بکشتن علیمردان خان و بردن سر او نزد کریم خان‏ گرفتند.

بنابراین روزی بعنوان سخن محرمانه علیمردان خان را در گوشه‏ای تنها فراخواندند و بدون فوت وقت او را محاصره و بقتل رسانیدند و سرش را نیز بریده برای‏ کریم خان بارمغان بردند و کریم خان با این ترتیب پس از هشت سال کشمکش و تقلا بدون معارض زمام حکومت را در دست گرفت.

میرزا صادق خان مؤلف تاریخ زندیه نیز ضمن وقایع تاریخی چنین مینویسد:

«پس از نادر شاه افشار علیمردانخان بختیاری اصفهان را گرفت عزم کرد که یکی از خانواده‏های صفویه را نام شاهی نهاده خود باجرای سلطنت مشغول شود.

(1)-ابن ابو الفتح خان نواده میر جهانگیر خان سابق الذکر است

در آن اوان ابو الفتح خان بختیاری از قبل از شاهرخ خان حاکم اصفهان بود علیمردانخان بروی تاخته او را برانداخت و چون آنجاح مرام و اسعاف مقصود بدون‏ معاونت ممکن نبود جمعی از امرا را بجانب خویش خواند تا بمعیت یکدیگر آن مطلب‏ را انجام دهند و از معتبرترین امرای مزبور یکی کریم خان زند بود و در نسب‏نامه که مؤلف‏ آن یکی از اعقاب خود کریم خان است مسطور است که کریم خان نیز یکی از عیاران‏ مشهور بود که اویماق نام داشت.

باالجمله اگرچه کریم خان را نسبی شایان نبود و در اردوی نادر نیز منصب‏ و امارتی اما بشهامت و غیرت و ملکات پسندیده از همگنان امتیازی نام داشت.

میرزا صادق مذکور گوید:که هم از اول کریم خان در مکانت و مکنت با علیمردانخان مساوات داشت و در وقتی که مقرر شد که خواهرزاده شاه سلطانحسین را که‏ طفی هشت ساله بود بسلطنت بردارند پیمان بر آن رفت که یکی وزیر کشور باشد و دیگری‏ امیر لشکر اما از روی اسناد دیگر چنین معلوم میشود که کریم خان خود را کفو علیمردانخان بختیاری نمیدانست و حقیقت دلیلی هم هست بر اینکه بگوئیم که امید او این بود که چون علیمردانخان پیر بود و فرزندی نداشت بعد از فوتش قائم مقام او شود.

الغرض در وقتی که اصفهان مسکن عساکر زند و بختیاری بود مردم شهر بچند فرقه شده و هر فرقه طالب سلطنت شخصی بودند اما بیشتر میل بسلطنت علیمردانخان داشتند تا بالاخره بحکومت تازه راضی شدند.در ابتدا قدری لشکر علیمردانخان بی‏اعتدالی کردند اما خونریزی نشد علیمردانخان هرچند مزاجی سخت و قوی داشت اما در سلطنت خود با مردم بعدل و انصاف سلوک مینمود.

کریم خان در جلفا مقام داشت و در حفظ مال و صیانت امور و رعایت خاطر اهالی باقصی الغایه میکوشید و آنچه لازمهء مروت و فتوت که خاصه ذات و سبب امتیاز او از دیگران بود در حق ایشان معمول داشت و این معنی بیشتر بروز داشت بعلت اینکه‏ اکثر اهالی آن قصبه عیسوی بودند لیکن کریم خان را نظر بر مطلب و مأرب ایشان بود نه‏ بر طریقت و مذهب ایشان.

حرکات کریم خان رفته‏رفته سبب تعجب و احترام خلایق گشته شهرت مروت‏ و انصاف او بجائی رسید که محرک عرق حسد علیمردانخان گردید و چندی نکشید که‏ بین الطرفین آثار عداوت ظاهر و مبین شد.در ایام غیاب کریم خان علیمردانخان فرصت‏ یافته بر اهالی جلفا که ارامنه بودند سخت گرفت چون کریم خان مستحضر شد اورا ملامت‏ کرد علیمردانخان شفاها بدگوئی از وی آغاز نهاد و چون در آن اوقات حاکم اصفهان‏ ابو الفتح خان را بقتل رسانیده بود ظاهر بود که کریم خان ثانی وی خواهد بود.

لاجرم بعد از آنکه کریم خان واقعهء قتل ابو الفتح خان اطلاع یافت پی برده‏ طبل مخاصمت کوفت آخر کار بمحاربت کشید بعد از قبیل مجادلتی فیما بین و بعد از چند دفعه غالبیت و مغلوبیت طرفین محمد خان نام که یکی از امرا بود علیمردانخان رابحیله‏ از پای درآورد و مؤلف تاریخ زندیه گوید که محمد خان نامبرده که با کریمخان قرابت‏ داشت چندی از کریم خان روی گردانیده بود و به علیمردانخان پیوسته بود»

ابدال خان هفت لنگ

برگردیم سر مطلب:پس از علی صالح خان‏1فرزندش ابدال خان جانشین‏ پدر شد و تا اواسط سلطنت کریم خان زند بریاست ایل هفت رنگ بختیاری منصوب بود و فرامینی نیز از کریم خان زند در دست است که بعنوان ابدال خان صادر شده و میرساند که بی‏اندازه مورد لطف و مرحمت کریم خان بوده است:اینک یکی از فرامین نامبرده‏ ذیلا نقل میشود.

یا من هو بمن رجاه کریم

«فرمان عالی شد آنکه چون عالیجاه رفیع جایگاه شوکت و جلالت دستگاه‏ شهامت و نبالت انتباه عقیدت و اخلاص جایگاه ابدال خان بختیاری بعد از تفضلات جناب‏ (1)-علی صالح خان بلافاصله پس از بازگشت بایران و بختیاری فوت نمود و قبرا و در محلی بنام سر پیر نزدیکی دشتک واقعه در پشتکوه بختیاری میباشد.

حضرت باری بتوجهات خاطر فیض مظاهر عالی منتظر و امیدوار بوده بداند که بعد از انتظام‏ مهام مملکت فارس و کوه گلویه الی بنادر و سواحل موکب رفیع کوکب عالی بعزم‏ یورش عراق و قلع و قلع اعادی پرنفاق خیال عزیمت بصوب‏دار السلطنه معطوف و بتاریخ‏ بیست و شش صفر المظفر دار السلطنه-مزبور مقر ریاست عزوشان و کیفیت فرار آزاد بد نهاد را از دار السلطنه مزبور بمجرد استماع حرکت موکب نصرت نشان البته تا بحال استماع‏ نموده خواهند بود چون حال بحمد اله و المنه ابواب دولت و نشاط گشاده و روز اعادی‏ بدسگال تیره و دست اقبال بکلام عالی چیره و منظور نظر ورشید اثر هم آن است که من‏ بعد لازمه محبت و مهربانی نسبت بآن عالیجاه و عموم ایل جلبل بختیاری بعمل آورده‏ لت‏1نانی که جناب اقدس الهی عطا فرماید از ایشان دریغ نداشته با یکدیگر بمصرف‏ میرسانیم لهذا میباید بوصول فرمنا مطاع و ورود و حصول اطلاع بر مضمون من جمیع الجهات‏ خاطر خود را بر حقیقت و کلام عالی جمع داشته در کمال خاطر جمعی باتفاق سایر خوانین‏ و سلاطین بختیاری روانه حضور که بعنایت اله بعد از ورود آن عالیجاه شوکت دستگاه‏ نوعی مراعات و مهربانی فرمایند که محسود اقران و امثال گردند و در این باب قدغن تمام‏ لازم دانسته در عهده شناسند بتاریخ ربیع الاول 1169.»

این بود یکی از فرامینی که در زمان کریم خان زند بعنوان ابدال خان‏ بختیاری صادر شده بود و فعلا بد نیست اوضاع و احوال عمومی بختیاری را در آنزمان‏ بررسی نمائیم.

در موقعی که کریم خان زند برای بدست آوردن سلطنت ایران تلاش میکرد خاک بختیاری میدان تاخت‏وتاز عده‏ای خوانین محلی شده بود که در واقع صورت ملوک‏ الطوایفی را داشت در هر قسمتی از خاک آن یک نفر خان طوایفی چند را مطیع و منفاد خویش ساخته بر آنها حکومت میکرد و علیمردانخان چهار لنگ هم علاوه بر اینکه‏ چند سالی زمام سلطنت ایران را در دست داشت کلیه طوایف چهار لنگ بختیاری را تحت اختیار درآورده بود.

(1)-لت بمعنی تیکه و لقمه است.

ابدال خان مورد بحث نیز بر طوایف هفت لنگ حکومت میکرد در خاک خانهء میرزا و جانکی هم خوانین با بادی مانند شیخ مهدی خان عکاشه و دیگران فرمانروائی‏ داشتند.خوانین و حکام چهار لنگ در منطقهء فریدون و زرد کوه بختیاری تا حدود جانکی گرمسیر ساکن و آن مناطق را تحت سلطه خود گرفته بودند قلمرو ابدال خان‏ حدود چقاخور و پشت کوه بختیاری تا حوالی مال امیر امتداد داشت و بیشتر اوقات در اردل و ناغان که از دهات مهم پشتکوه بختیاری است اقامت میکرد و بر تق وفتق امور دورکی‏ها و طوایف هفت لنگ مشغول بود.

رؤسای طوایف بابادی لیز در سه دهستان که عبارت از فلارد و جانکی و خانه‏ میرزا باشد تا حدود ناحیهء گندمان در چهار محال فرمانروائی میکردند در واقع خاک‏ بختیاری صورت حکومت‏های محلی را پیدا کرده بود که هر قسمت آن و یا هرچند طایفه‏ای‏ بریاست یک یا چند نفر خان اداره میشد من جمله طوایف بابادی تحت ریاست شیخ‏ مهدی خان سابق الذکر درآمده بود که تا حدود گندمان در تصرف او بود و از وقایع مهمی‏ که در زمان همین شیخ افتاده است واقعه ذیل میباشد:

موقعی که ایل و عشیره شیخ مهدی خان بابادی در فصل تابستان در چمن‏زار گندمان حوالی چشمهء معروف بشیخ در نزدیکی مورچگان که یکی از قراء اطراف‏ گندمان است چادر زده بودند کریم خان زند که تازه از شر مدعیان سلطنت آزاد شده‏ بود بقصد شیراز از طریق گندمان عبور میکرد و با پنجاه سوار زندیه وارد همین مرغزار و حشم شیخ مهدی خان مذکور شد و پنجروز در آنجا مهمان او بود.

شیخ کمال پذیرائی را از کریمخان زند در این چند روز بعمل آورد بطوریکه‏ کریمخان در موقع عزیمت شیخ را بمواعید گوناگون شاد خاطر و امیدوار ساخت و روانهء شیراز گردید پسر شیخ که اسد اله خان نام داشت با صد سوار او را تا چندین فرسنگ‏ مشایعت نمود و مراجعت کرد چون از راه فلارد عازم شیراز بود دو نفر از نوکرهای شیخ‏ را بعنوان بلد و راهنما همراه خود برد و در سر حد فلارد شب را در جائی توقف نمود و چند دانه اشرفی باین دو نفر پیاده بخشید و آنها را هم مرخص فرمود.این دو نفر پیاده از آنجائیکه جسارت و غارتگری در نهادشان سرشته شده بود تصمیم گرفتند که بهر وسیله‏ای‏ باشد اسب مخصوص کریم خان زند که بنظرشان خیلی خوب آمده بود سرقت نمایند عزم را جزم کرده همانشب اسب مردنظر را ربودند سوار شده و گریختند.

همینکه صبح شد و میر آخور اسب را ندید جریان را بعرض کریمخان رسانید و چون رد اسب را برداشته و معلوم کرده بودند همان دو نفر تبعه شیخ که بلدی بودند باین عمل دست زده‏اند فورا خود کریمخان با ناراحتی تمام سوار اسبی دیگر شد و با ده نفر سوار عقب آنها مانند شیر تاخت نمود.از آنطرف هم آن دو نفر تاخت مینمودند تا اینکه وارد احشام شیخ مهدی خان شدند و اسب را آورده از نظر شیخ گذرانیدند شیخ بی‏اندازه از حرکت آنها ناراحت شد و چون میدانست کریمخان شخصا از عقب آنها خواهد آدم‏ بلا درنگ اسب کریمخان را بدست چهار نفر دیگر سپرد که تا هرجا هست بکریمخان‏ برسانند و سفارش نمود چنانچه در بین راه بکریمخان برخوردند بگویند که این اسب‏ را چون میشناختم از آن خان است از دست دزدان گرفته‏ایم.

نوکرهای شیخ اسب را بردند و در حوالی کره که محلی است در سه دهستان‏ بکریمخان برخورد نمودند و دیدند که خود او جلو سواران در تعقیب اسب می‏آید از اسب پیاده شدند و اسب مذکور را به گماشتگان او سپردند و واقعه را چنانکه بآنها توصیه‏ شده بود عرض نمودند کریمخان خندید و فرمود بشیخ مهدی خان بگوئید دزد همان دو نفر پیاده خودتان بودند که ما را فقط یک منزل از مقصود دور افکندند حال هم عیب ندارد طبیعت ما الوار این‏طور کارها را میپسندد و از همانجا مراجعت نمود و سواران شیخ هم‏ بطرف شیخ مهدی خان معاودت کرده پیغام کریمخان را باو رسانیدند.

ابدال خان جد ماجد خوانین فعلی بختیاری که از طرف کریمخان زند بطوریکه دیدم بسرداری کوهمال بختاری تعیین و رسما حکومت طوایف هفت لنگ‏ را بعهده گرفته بود درصدد برآمد که طوایف بابادی را ضمیمه قلمرو خود نماید این‏ بود که دختر خود را باسد اله خان پسر شیخ مهدی خان مذکور داد.اگرچه فی الواقع‏ دورکی‏ها که همین طوایف تحت اطاعت ابدال خان باشد با طوایف بابادی جزء هفت لنگ محسوب میشوند ولی از سوابق ایام و ازمنهء قدیم نیز از لحاظ ایلیت باهم خویشی و قرابت داشتند و متحد هم بوده‏اند و در جنگ با ایلات هم‏جوار و غیره دست اتحاد بهمدیگر میداده‏اند مثل اینکه بارها که با طوایف چهار لنگ نزاع داشتند و شرح آن در پیش‏ گذشته است دورکی‏ها و بابادی‏ها باهم بوده‏اند ولی این وصلت موجب شد که طوایف‏ بابادی بیش از پیش با دورکی‏ها بستگی کامل پیدا نمایند و رفته‏رفته تحت تسلط و نفوذ خوانین‏ هفت لنگ درآیند.

اواخر حکومت ابدال خان هفت لنگ بود که آغا محمد خان قاجار بر تخت سلطنت ایران تکیه زد و دو جنگ مهم نیز با بختیاریان کرد که در جنگ اول‏ شکست فاحش خورد باین شرح که در آنموقع طوایف هفت لنگ و چهار لنگ باهم دست‏ اتحاد داده و ابدال خان چهار لنگ را که برادرزاده علیمردان خان چهار لنگ سابق الذکر بود بریاست اردوی خود پذیرفته بودند و روی این اصل شکست سختی به آغا محمد خان‏ وارد ساختند.

پس از چندی آغا محمد خان دوباره با سپاهی بزرگ برای قلع و قمع بختیاری‏ کمربست و در ناحیه فریدن‏1تلاقی فریقین دست داد آغا محمد خان از عده و عده بختیاریان‏ بیم کرد و بنای تدبیر را گذاشت و بعضی از کلانتران را بمواعید عدیده فریب داد که در موقع‏ مجادله پشت بجنگ نمایند و این تدبیر موافق تقدیر شد و بختیاریان بدون مجادله و مبارزه روی از جنگ برتافتند و سایرین نیز از جنگ دلسرد شده در خود توانائی برابری‏ ندیدند و هزیمت نمودند.

ابدال خان چهار لنگ(که نباید با ابدال خان هفت لنگ سابق الذکر اشتباه شود)کمال جد و جهد را نمود که مانع هزیمت ایشان شود و به تنهائی رزمی سخت‏ در داد و ابو الفتح خان پسرش نیز مردانگی‏ها کرد تا بهلاکت رسید و با کشته شدن او بقیة السیف نیز راه فرار پیش گرفتند اما ابدال خان چهار لنگ از آنجائیکه با آغا محمد خان قاجار روی اصل عمل خلاف انسانی که با جوان رشید زندیه یعنی لطفعلی‏ خان زند نموده بود سخت دشمنی داشت و با آنکه تنها ماند پای مقاومت فشرد و مرد و مرکب بخاک هلاک انداخت تا آخر الامر چند زخم برداشت و او نیز دستگیر شد.پس‏ از آنکه او را نزد آغا محمد خان قاجار بردند باو فحاشی زیاد نمود ابدال خان در جواب‏ گفت:

قدرت خدایراست که مثل من مردی را در برابر چون تو عجوزه‏ای دست بسته‏ بپای داشته است و آغا محمد خان از این حرف برآشفت دستور داد او را پاره‏پاره کردند1

حبیب اله خان

پس از ابدال خان هفت لنگ از او چند پسر با سامی حبیب اله خان،فرج اله‏ خان،سهراب خان،محمد کریم خان،و خلیل خان باقی ماند که معروف‏ترین آنها حبیب اله‏ خان که ارشد بود جانشین پدر شد و بریاست ایل دورکی هفت لنگ بختیاری برگزیده‏ گردید.از وقایعی که در حکومت حبیب اله خان در بختیاری روی داد جنگ او با مرتضی‏ قلیخان ایلبگی قشقائی است که تمام طوایف هفت لنگ در این جنگ حضور بهمرسانیدند. از آنطرف هم طوایف قشقائی که جزو ایلات فارس و هم سرحد با بختیاری هستند خودآرائی کرده و در ناحیهء گندمان که از بلوک چهار محال‏2است تلاقی فرتقین شد و رزمی سخت در دادند و اسب مرتضی قلیخان ترک تیر خورد و قشقائی‏ها شکست خورده پس‏ از دادن تلفات زیاد هزیمت نمودند.

پس از فرار بلافاصله مرتضی قلی خان قشقائی نامه‏ای به حبیب اله خان نوشت‏ که بعد از چهل روز دیگر آماده جنگ باشد که مراجعت خواهم کرد حبیب اله خان‏ هر قدر سعی و کوشش نمود که مردم هفت لنگ را مجددا برای این جنگ آماده نماید قبول نکردید زیرا موقع حرکت و کوچ آنها بطرف قشلاق بود و بنابراین راه قشلاق‏ را پیش گرفتند.بعد از چهل روز مرتضی قلیخان قشقائی همانطوریکه وعده کرده‏ با سوار و پیاده به پشت کوه بختیاری آمد چون ایلات بختیاری به قشلاق رفته بودند و مانعی در جلو نبود اغلب دهات آنجا را مانند اردل و ناغان که ملک شخصی حبیب اله‏ خان بود بباد غارت داد و مراجعت نمود.

دیگر از گرفتاریهای زمان حکومت حبیب اله خان این بود که در موقع ریاست‏ او اسد خان نامی از طایفهء بختیاروند با او علم مخالفت برافراشت و تا آخر نیز این‏ اختلاف باقی بود و همین اختلاف موجب شد که در ایل هفت لنگ دو دستگی کامل ایجاد گردد و حتی این دشمنی نیز در خانواده طرفین مدتها موروثی شود و بکشت و کشتارها منجر گردد ولی بطوریکه خواهیم دید با ظهور حسینقلیخان ایلخانی و سلطه و نفوذ او در کلیهء خاک بختیاری و وصلت‏های خانوادگی این اختلافات از میانه برداشته شد و فعلا برای روشن شدن قضیه بشرح حال و داستان اسد خان بختیاروند میپردازیم.

اسد خان بختیاروند معروف به شیرکش

گفتیم که اسد خان بختیاروند دشمن سرسخت حبیب اله خان بود این شخص‏ علاوه بر دشمنی با حبیب اله خان با دولت و سلطان وقت نیز که فتحعلی شاه قاجار بود مخالفت میکرد و در واقع یاغی دولت قلمداد شده بود و مدتها روی این اصل و سابقه‏ تمرد و سرکشی در تهران تحت نظر بوده است معروف است وقتی در تهران محکوم بمرگ‏ شده بود و میخواستند او را طبق تنبیهات زمان زنده بگور کنند و موقعی که در مقابل‏ چشم او زمین را میکندند که او را در آن زنده بگور کنند و در واقع قبرش را جلو چشمش حفر میکردند چون دید کسی که زمین را می‏کند خیلی ضعیف و ناتوان است، باکمال خونسردی بیل را از او گرفت و خود شروع بکندن زمین نمود و فوری آنرا آماده کرد.مأمورین چون این رشادت و مردانگی را در او دیدند جریان را بعرض‏ فتحعلی شاه رسانیدند شاه او را روی اصل شهامت و رشادتی که ابراز داشته بود بخشید و از زنده بگور کردن او صرفنظر کرد منتها دستور داد در تهران تحت نظر باشد.

علت اختلاف و دشمنی حبیب اله خان و اسد خان و همچنین یاغی‏گری مجدد او نسبت بدولت بطوریکه در السنه و افواه معروف و مشهور است از این قرار بوده است:

در موقعی که حبیب اله خان و اسد خان که اولی بنام گروگان و دومی چنانچه‏ فوقا گفته شد تحت نظر در تهران که مرکز سلطنت قاجاریه شده بود اقامت داشتند و ابدال‏ خان پدر حبیب اله خان در بختیاری حکومت داشت عده‏ای فرانسوی تحت ریاست‏ ژنرال گاردان بدربار فتحعلی شاه که تازه جانشین آغا محمد خان شده بود آمده بودند که دولت ایران را با نظر ناپلئون بناپارت که در آنزمان خیال جهانگشائی به سرش‏ افتاده و قسمت اعظم اروپای شرقی را نیز زیر نفوذ و قدرت خود درآورده بود متفق و متحد نمایند و زمینه را برای یورش به هندوستان و دست‏اندازی بآسیا فراهم سازند.

برای این منظور گذشته از اینکه در قشون ایران تغییراتی داده بودند و آن را میخواستند بسبک قشون فرانسه منظم نمایند احتیاج بتوپخانه نیز داشتند و برای تهیه‏ لوله‏های توپ و یا باصطلاح برای توپ‏ریزی و اسلحه‏سازی به ذغال و سوخت فراوان‏ نیازمند بودند اولیای امور بحبیب اله خان و اسد خان که هر دو بشرحیکه گفته شد در تهران بودند پیشنهاد کردند که اگر قبول میدهند از بختیاری ذغال مورد احتیاج را تهیه‏ و بطهران حمل نمایند آنها را بمراکز خود عودت دهند آنها هم این شرط را پذیرفته و با اجازه از طهران خارج شدند.

اما بمجردیکه وارد بختیاری شدند اسد خان که مردی شجاع وزیر بارنر و بود از این مأموریت سرباز زد ولی حبیب اله خان که مردی عاقل و عاقبت‏اندیش بود جریان‏ را بطهران گزارش داد و قصور حمل ذغال را متوجه اسد خان نمود و در واقع همین گزارش‏ حبیب اله خان موجب شد که اولا کینه اسد خان را نسبت بخود و خانواده جلب کند ثانیا برای آخرین مرتبه باز او را در نظر دولت یاغی و متمرد قلمداد نماید این بود که‏ دستور جلب و سرکوبی اسد خان نیز فوری از طرف فتحعلی شاه بحاکم اصفهان صادر گردید.

جنگ کلن‏چین و دز اسد خان

حاکم اصفهان ناچار عده‏ای را بهمراهی الیاس خان که پسر فرج اله خان و برادرزاده حبیب اله خان بود و هوای ریاست بختیاری را نیز در سر میپرورانید و بعلاوه‏ در آنموقع در دستگاه حاکم اصفهان مقام و منصب خاصی داشت بمنظر سرکوبی و دستگیری‏ اسد خان بطرف او روانه نمود و این عده سربازان دولتی با توپ و مهمات براهنمائی الیاس‏ خان در محلی حوالی زرد کوه بختیاری که به کلن‏چین معروف است با اسد خان بختیاروند مصادف شدند و در سال 1227 هجری قمری جنگ سختی بین آنها بوقوع پیوست که بمناسبت‏ محل آن بجنگ کلن‏چین معروف شد.

ولی اسد خان از آن مردانی نبود که باین آسانی بچنگ دشمن بیفتد با آنکه‏ اطراف او محاصره شده بود و فقط تنگه باریکی از یکطرف بچشم میخورد که میتوانست از آن نقطه فرار کند و جان خود را از مهلکه نجات دهد چون ناجوانمردانه یافت که تنها خود را از خطر نجات دهد و یاران و اتباع حتی اهل و عیال را در چنگ دشمن اسیر بگذارد این بود که از فرار منصرف شد و از طرفی چون دید که از این تنگه عمیق عبور قشون و باروبنه جنگی بآسانی و سادگی مقدور نیست با کمک ایلات و طوایف که در واقع فدائی‏ او بودند این تنگه که تنها راه منحصر بفرد بود با اجساد اغنام و احشام افراد ایل حتی‏ پیره‏زنان بختیاری حدود زرد کوه انباشته شد بطوریکه اسد خان و کلیه سوارانش و حتی‏ اهل و عیال و باربنه او توانستند از روی آنها بآسانی عبور نمایند و بدین ترتیب علاوه‏ بر خود اتباعش را هم سلامت از چنگ دشمن نجات داد و از آنجا بذر محکم خود پناهنده شد.

شعرای بختیاری همانطور که مرسوم است برای هر واقعه مهمی اشعاری میسازند راجع باین جنگ و رشادتهای اسد خان هم اشعاری ساخته‏اند منجمله این اشعار است که‏ میرساند داستان بالا بخصوص حمل ذغال بحقیقت نزدیک بوده است.

فرنگی گراز خوره هی توپ اریزه‏1 کی گده شاه اسدم ذغال بویزه‏ رحمانی اسب بکش ببال گور او الیاس خون چادر زیده بمرغ سور او کول بکول کول خدنگ کول کلن‏چین‏ صحران سوار گر هدرهن تفنگ چین

اسد خان بختیاروند گذشته از آنکه مردی شجاع و رشید بود و بمناسبت کشتن‏ شیر با شمشیر باسد خان شیرکش معروف شده بود محل مستحکمی نیز داشت که هنوز هم‏ به دز اسد خان معروف است.این دز یا قلعه جنگی در قله کوهستانی صعب العبوری در گرمسیر بختیاری نزدیک قلعه زراس واقع و بنا شده است که در آن زمان دسترس بدان یا فتح آن بی‏اندازه مشکل و شاید از محالات بوده است.بنا و پیدایش آن را نیز بزمان‏ ساسانیان نسبت میدهند بعلاوه در آن قلعه رفیعه فضای نسبتا وسیع و مسطحی وجود دارد که قابل کشت و زرع و دارای آب انبارهای طبیعی و چشمه‏سارهای متعددی نیز میباشد. برای رسیدن و صعود باین قلعه یا دز فقط یک راه منحصر بفرد وجود دارد آنهم‏ باین ترتیب:

تا حدود بیست متر ارتفاع کوه بکلی صاف و بهیچوجه ممکن نیست که از آن‏ بدون وسیله بالا رفت و این قسمت را تنها بایستی با نردبان هفده پله‏ای طی نمود پس از آن‏ بطول ده متر سی و چهار پله سنگی تراشیده شده وجود دارد که بلافاصله بعد از آن انسان‏ به محل مسطحی موسوم بذر اول میرسد که این محل بعلت وسعت سطح و وجود گل و گیاه قابل ترتیب و پرورش اغنام و احشام نیز هست و از آنجا میتوان بذر دوم که در فراز کوه است رسید.

اسم قدیمی این دز،دز ملکان بوده است منتها پس از ظهور اسد خان و انتخاب‏ این نقطه بمنظور پناهگاه بدز اسد خان معروف شده است و از همین کلمه ملکان برمیآید که اینجا از بناهای زمان ساسانیان میباشد زیرا از کلمه ملکان خوب میشود پی برد که این‏ قلعه و معقل حکم از زمان ساسانیان بجا مانده است چون در زبان ساسانی که پهلوی‏ بوده شاهنشاه را ملکان ملکا میگفتند که بمعنی شاهنشاه است.

اسد خان وقتی که خود را از چنگ الیاس خان و قشون اعزامی از اصفهان نجات‏ داد راه در پیش گرفت و بآن معقل مستحکم پناهنده شد سربازان دولتی و افراد چریک‏ بختیاری خیلی کوشش کردند که بر او دست یابند ولی بعلت مشکل بودن موقعیت دز باو دست نیافتند ناچار او را بحال خود گذاشته مراجعت نمودند.

سالها اسد خان این دز را پشتیبان خود قرار داده بود و بعضی اوقات از آنجا پائین‏ میآید و چون شیری بدشمنان و ایلات مجاور حمله میبرد و پس از آن مجددا بآن دز بازمیگشت بالاخره فتحعلی شاه نظر باینکه غائله این مرد عجیب را بخواباند و آنحدود را که در آتش ناامنی میسوخت از شر او خلاص نماید مجبور شد بحیله و تزویر متوسل‏ شود و روی این اصل به محمد علی میرزا دولتشاه پسر خود که والی ایالات غربی و لرستان‏ و خوزستان و در واقع سرحددار عراقین بود دستور داد بهر وسیله‏ای که میداند و مصلحت‏ میبیند باین مرد رشید دست یابد و او را مجبور باطاعت دولت نماید.

محمد علی میرزا مدتها با قوای خود پای دز متوقف شد و در محلی پائین آن‏ که هنوز هم به سکوی محمد علی میرزا معروف است چادر زد و با اسد خان مشغول مذاکره‏ شد و بالاخره با زبان ملایم و قول و قرارهای مردانه توانست آنمرد سرسخت را راضی نماید که تسلیم شود و با او بدربار پدرش فتحعلی شاه حرکت نماید.

اسد خان پس از آنکه بقول جوانمردانهء محمد علی میرزا اطمینان حاصل کرد تسلیم او شد و از قلعه بزیر آمد و بدون اینکه با خانواده و کسان خود نیز مشورتی نماید با محمد علی میرزا بطرف تهران روانه شد و با وساطت او مورد عفو فتحعلی شاه نیز قرار گرفت و بنا بدستور شاه مجبور بوئد که همیشه با محمد علی میرزا و تحت نظر او زندگی‏ کند بنابراین مرتبا با او بود و در واقع ندیم و جلیس و محرم محمد علی میرزا دولتشاه نیز شده بود ولی چون در سال 1236 هجری قمری که محمد علی میرزا مأموریت فتح بغداد را داشت پس از شکست دادن پاشای ترک و مراجعت از بغداد در حدود کرمانشاهان مریض‏ و در بستر مرگ افتاد و فهمید که دیگر از آن بستر برنخواهد خاست حیفش آمد که اسد خان‏ آنمرد رشید را پس از خود بدست جلادان پدر بسپارد بنابراین در آنحالت او را احضار و بوی پیشنهاد کرد که هرچه زودتر به محل خود بازگردد این بود که اسد خان با اظهار تشکر از محمد علی میرزا و عمل جوانمردانه او مجددا پس از مدتها دوری از وطن‏ به بختیاری معاودت نمود و بعد از او هم پسرش جعفر قلی خان بجای او رئیس طایفه‏ بختیاروند و طوایف همجوار گردید.

در اینجا بهتر است شرحی را که اسکندر خان بابادی در تاریخ خود راجع‏ باسد خان نوشته است چون بنظر بسیار ساده و بی‏پیرایه آمد و بعلاوه جزئیات را هم متذکر شده است عینا نقل نمائیم:

«اسد خان بختیاروند از غره‏گی بمحکمی و حص حصین دژ و دلیری و دلاوری‏ خود اعتنائی بدولت نداشت چند بار دولت برای تدمیر او و تسخیر دژ محکم او حکم‏ بایالات مکرر خوزستان و بختیاری صادر فرمود معظم الیها بکرات اردو کشیده و مدتها اطراف دژ را محاصره کرده اسد خان مزبور با شبیخون در شبها و جنگ مقابل تمام را خاضع و خاشع و خالی از مقصود رجعت داده تا وقتیکه ایالات کردستان و لرستان و خوزستان و بختیاری حاضر و در کف کفایت شاهزاده محمد علی میرزا دولتشاه از طرف‏ دولت محول و عنایت گردید.

اگر بخواهم رشادت و وجود ذاتی و قابلیت فطری شاهزاده آزاده را عرض کنم‏ زبانم بسی الکن و قمل کاملا قاصر خواهد بود خلاصه با عزمی ثابت و رائی راسخ برای‏ خوزستان نهضت فرمود که بهر وسیله باشد آتش فتنهء اسد خان که سرتاسر خوزستان را فراگرفته بلکه نفوذ بلرستان پیدا کرده بود فرونشاند-وارد یک منزلی همین دژ گردید و آنجا را مصروف خیام و خرگاه فرمود.

روزی یکه و تنها با لباس مبدل سوار شده آمد نزدیک دژ محض تماشا و برآورد گردن دژ اتفاقا اسد خان را برای وارسی کردن بطوله خودش که در غاری‏ زیر دژ بود پائین آمده بود از دور سوار نظامی را در مدنظر آورد که در سیصد قدمی‏ ایستاده و تماشای دژ را میکند یکه و تنها بطرف سوار مذکور قدم‏زنان روانه شد تا رسید نزدیک بدقت مشاهده کرد شاهزاده را شناخت.شعر

دیده میخواهد که باشد شه‏شناس‏ تا شناسد شاه را در هر لباس

خلاصه بقول فردوسی:

خدنگ مارکش با ما رشد جفت‏ قضا هم طعنه زد هم آفرین گفت

بنابراین پیشرفت تا رسید بشاهزاده عمدا نگاهی نمود جویا شد چه کار دارید جواب گفت یکنفر از سپاهیان نواب والا میباشم آمده‏ام تماشای دژ را بکنم اسد خان گفت رسم بختیاری و کلیهء ایل اینست کسی که وارد احشام یاخانه ما بشود باید پذیرائی کنیم بنده هم یکنفر از نوکران اسد خان میباشم شما بما وارد و مهمان شده‏اید باید بیائید ناهار میل کرده مراجعت کنید.

شاهزاده که بخوبی از مرسومات و خلق ایلات مستحضر بود بدون وحشت و خیال مردانه همراه او شد تا رسیدند بسر سنگی پای دژ پیاده شد خود اسد خان اسبشان‏ را گرفت شاهزاده تکیه بآن سنگ داد و نشست.اسد خان با احترامی که درخور شاه و شاهزاده‏های بزرگ باشد تعظیم و تکریم بجا آورد و عرض کرد جنابعالی نواب والا محمد علی میرزا دولتشاه میباشید و بنده هم چاکر درگاه اسد بختیاری میباشم و بی‏اندازه‏ اظهار چاکری نمود نواب والا هم ایشان را در بغل کشید و روی او را بوسید باز او هم در عوض زانوی شاهزاده را بوسید و نواب والا فرمود اگر از قول من اطمینان حاصل کنی‏ بیا از روی مردی با من برویم اردو تمام امورات سابقه و گذشتهء شما را از اعلیحضرت‏ شهریاری پدر والا گهرم استدعا خواهم نمود که قلم عضو بر جرایم ماضیه شما بکشند و همواره در حضور خودم حاضر باشید از هرگونه مهمات آسوده شوید زیرا تعریف مردی‏ و شجاعت شما را از هرکس استفهام نموده حیف است چنان مردی از دربار دولت محروم‏ باشد.عرض کرد اگر بجز بندگان اعظم اشرف دیگران بودند و دو قرآن سر بمهر برای چاکر میفرستادند امکان عقلی نداشت اعتقا نموده و اعتماد پیدا کنم حالا که نواب والا وارد شده‏اید وصیب عدالت و بزرگ منشیتان با صحت قول مبارک تمام سراسر ایرانرا فراگرفته اینکه این غلام بهمین قول زبانی اکتفا کرده قلاده چاکریت را زیب رقبه‏ خود خواهم نمود و برکاب مبارک از همین جا شرفیاب اردوی کیوان شکوه میشوم.

شاهزاده از مردانگی بیحد و حصر اسد خان متعجب شد و مبلغ پانصد اشرفی‏ که در ترک اسب داشت درآورده به اسد خان داد گفت برداشته برای معاش اولاد و عیالات‏ خود بدژ رفته بدهید و از ایشان خداحافظی گرفته عودت نمائید تا باتفاق وارد اردو شویم‏ اسد خان عرض کرد اگر رفتم در داخل دژ هوای دژ مانع از معاودتم خواهد شد بعد نوکری را خواند آمد اشرفی‏ها را توسط او در دژ فرستاد و اسباب مسافرت خود را از دژ پائین خواست تدرک کرده بانواب والا وارد اردو شدند که تا آخرین نفس شاهزاده‏ در رکاب معزی الیه مسرور و خرم روزگار میگذراند هنگام فوت نرسیده بکرمانشاهان‏ در سال 1238 هجری قمری اسد خان را احضار فرمود اظهار داشت عما قریب است که‏ روح از کالبد مفارقت خواهد نمود امیدی بحیات فانی نمانده است که شما را نگاهداری‏ کنم شاید بعد از حیاتم به محذورات گرفتار گردی اینک تا رمقی از جان و در جسدم‏ باقیست خود را از میان این اردو خارج کنید و اسد خان همان حین سوار شده‏ بیرون رفت»

الیاس خان

برگردیم سر مطلب.حبیب اله خان در خلال این احوال فوت کرده بود و پسران او جعفر قلی خان و کلبعلی خان گرچه بحد رشد نیز رسیده بودند ولی روی اصل‏ ارشدیت و قانون ایلیاتی برادرزاده او الیاس خان سابق الذکر که طرف توجه حاکم‏ اصفهان هم بود چندی بریاست طایفه دورکی هفت لنگ منصوب شد جنگ بین ایران‏ و روس نیز بشدت آغاز شده بود و الیاس خان هزار نفر از افراد رشید و جنگجوی بختیاری‏ را بنا بدستور دولت وقت بسرکردگی یکی از بردرانش بنام حسن خان باردوی عباس میراز پسر فتحعلی شاه که با روس‏ها مشغول زد و خورد بود بسمت آذربایجان اعزام داشت.